

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَسْبِقُ الْيَوْمَ الْأَوَّلَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
وَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ

درین زمان برکت نشان بعون خالق کون و مکان این برنامه مسرت

وَمِنْ ثَمَرَاتِ الْحَيْهَاتِ
وَصَالِحَاتِ الْبَنَاتِ الْغُزْبِ

باستقامت راجی رحمت رحمن غیبه محمد عبده المجدید خان مهمم مطالع ریاست مجور

۱۲۹۲ هـ
مطبع همکاران اسلامیه
دانشگاه تهران

فهرس كتاب التثبيت في شرح آيات التثبيت

وشرح المناشد الكتيب في شرح المنظر المسمى بتبني العزب

مطلب	()	مطلب	()
ترحيب القبر بالميت ولطف ضمده	٩١	١٨	ديباجة الكتاب	٢	١
صلوة الاموات في قبورهم	٩٢	١٩	كون سؤال القبر حقا	١٢	٢
تراور الاموات في قبورهم	٩٣	٢٠	فصل في اثبات العذاب بحسب الميت وروحه	٢٢	٣
معرفة الاموات من تاجهم ولباسهم بدورهم السلام عليهم	٩٥	٢١	حكمة السؤال و اجواب	٢٥	٣
الكلام في الروح و حقيقة	٩٦	٢٢	امر النبي صلواته على اجواب و ذكر المتعلقين	٣٨	٥
ذكر اجور الاعمال التي تلحق الميت	٩٩	٢٣	اقتصاص السؤال بهذه الامة	٣٣	٦
وصول ثواب الصدقة الى الموتي	١٠١	٢٤	سؤال من لم يدفن في الصلوة و من تفرقت اجزائه و اكله اسج و من يقتل و العروق	٤٤	٦
وصول ثواب الصوم الى الموتي	١٠٤	٢٥	من خص بعدم السؤال	٤٤	٨
وصول ثواب الحج الى الموتي	١١٢	٢٦	سؤال الكافر و اطفال المشركين	٤٥	٩
خاتمة الشرح في ذكر الوصية و ما يناسب ذلك	١٠٥	٢٦	اسم الملكين و صفتهما	٤٦	١٠
ذكر وصايا المؤلف لاختلاف	١٠٨	٢٨	الكتاب في الثالث و الرابع	٤٦	١١
ذكر ما ورد في سنة ربه تعالى و سبقها و غيبها على غضبه	١١٦	٢٩	كتاب السؤال الى سبعة ايام	٤٦	١٢
خاتمة لطبع از مولوي عبدالرشيد صاحب كتاب محكم و افتا	١١٨	٣٠	خاتمة آيات التثبيت	٤٦	١٣
قصيده در مدح جناب مؤلف دام قباله باتاريخ	١٢١	٣١	شرح مسألة المناشد الكتيب في شرح المنظوم المسمى بتبني العزب	٤٦	١٤
تاليف از حافظ خان محمد خان صاحب شهر سلمه التدير			بيان باور و من خيرية الموت للمؤمن و ما يناسب ذلك	٤٦	١٥
قصيده در مدح جناب مؤلف دام محبده	١٢٢	٣٢	تسليم الله تعالى من السيوف و تسليم الله تعالى من السيوف	٤٩	١٦
باتاريخ تاليف از منشي احمد علي صاحب احمد			معرفة الميت من غير وجهه و كيفية و بيطا قبره	٤٠	١٤
باتاريخ لطبع كتاب از مولوي ذوالفقار احمد صاحب	١٢٣	٣٣			

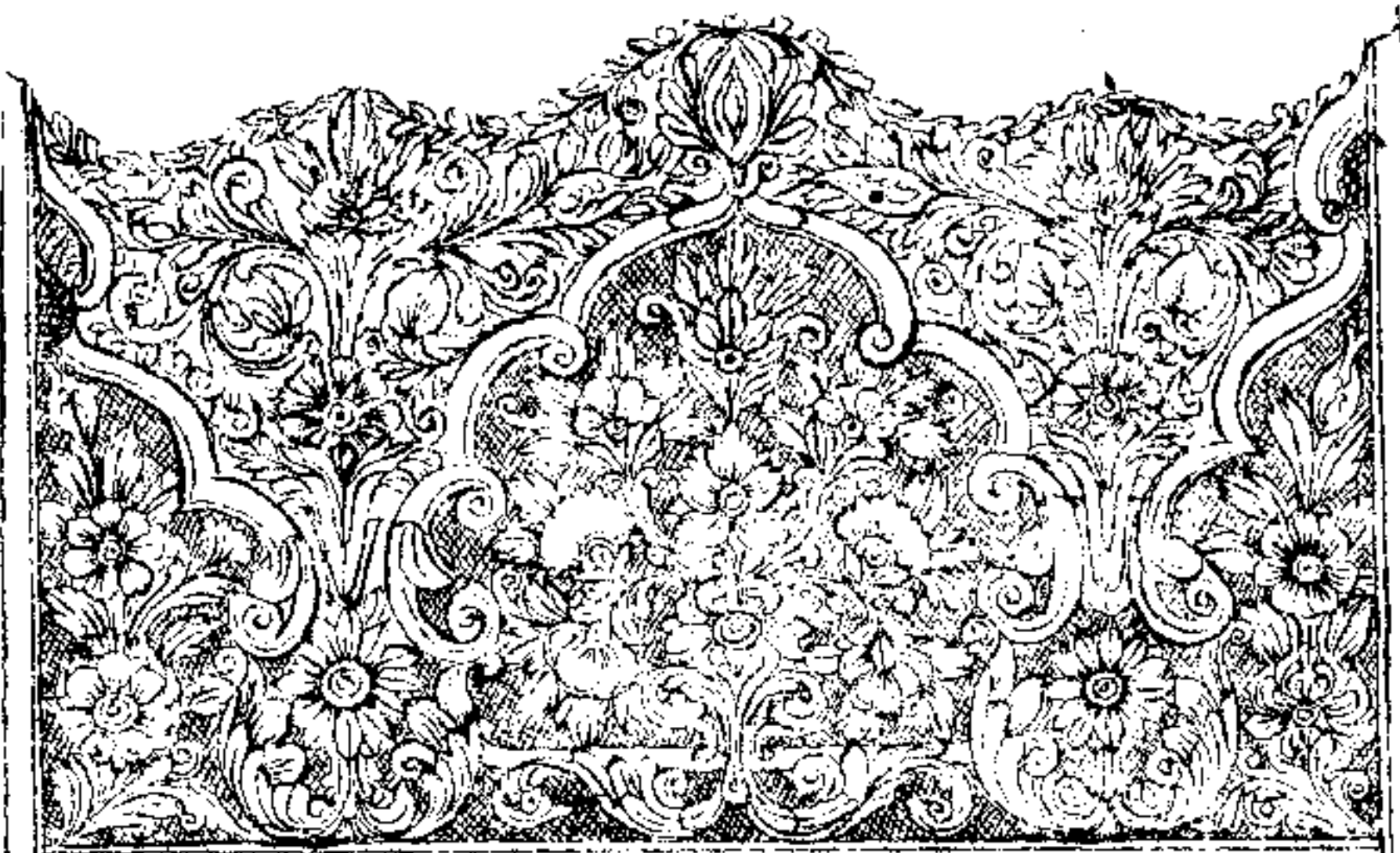
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يُنَبِّئُكَ أَيُّهَا الْمَرْءُ الْكَافِرُ
بِأَنَّكَ كَذِبٌ أَجْرٌ وَأَنْتَ
أَخْرَجْتَ

درین زمان ہدایت نشان ہر وقت حاضر ہوگا اور فتنہ مقبول ہوگا و قتل ہرگز و قبور مسکے بہ

منازل التکلیف و
شرح اہتمام التنبیہ
لصفا الناصد الغریب مر بشرک
الکلی بلفا الحکیم

سما صمد علیا حضرت ملا لکھنوی صاحب کتب جامعہ ادا ام اللہ قبا لہا و عیالہ نعم ہر تمام شے و انعم اللہ علیہم
بہر ہر وقت

مطبع ہجرت دارالسنیۃ
دن نسا و ہفت ماہ لہا اہل سنت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ذي الجلال والاکرام الذي يبقی وجهه وكل من علیها فان والصلوة والسلام الامتاک
 الاکرام علی عبده ورسوله محمد سید صافی الوجود والامکان وعلی اله وصحبه ذوی معارج
 الاسلام ومدارج الايمان ومناهج الاحسان بعدة سفوم با که اخبار متواتره نبویه واحادیث صحیحہ
 محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحمیه بصحت رسیده وثبوت پیوسته که میت بعد موت مفتون می شود بسؤال ملائکه
 وسعیه کسی است که در جواب آنها ثابت ماند قال تعالی یشهد الله الذین احنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
 و فی الآخرة و شیخ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیدوطی بل السه شراه وجعل الفردوس منزله و ماواه مضمون
 فتمت قبره و اتعلق به ادرک بعد و بقصد و بقصد و بقصد و بقصد و بقصد و بقصد و بقصد و بقصد و بقصد و بقصد
 قد یأود شیئا شرح ان ابیات پرداخته و پرده از روی کار برافراشته اند چنانچه شیخ حسام الدین حسین بن ابی بکر
 تلموئی بران شرحی وافی نگاشته و شیخ احمد بن خلیل سبکی شافعی متوفی ستم و ثلاثین و الف فتح المنشیت فی شرح
 التثبیت تا ایف ساخته و شرحی دیگر سبکی بفتح الغفور شرح منظومه المقبور نوشته و این شرح مخزوم است بعد
 سید غلام محمد بن الملک المنیر محمد بن اسمعیل بن صالح التیمی الا میر در سنه یکزار و یکصد و شصت و هفت شرحی حافل بران
 تعلیق فرموده و نامش شرح التثبیت شرح ابیات التثبیت نموده و این شرح بهترین شرح ابیات مذکوره است
 و چون این ابیات از جنس تزیین است در آخرش کتاب دیگر سیدوطی را که در باب تزیین موسوم به بشری الکلیب

با تمام بحسب نظم ساخت از آنجا که درین روزگار پر آشوب که هر دو ش ساعت کبری است اعظم زواجر و کبریا
 تشبیه نومان و ایقان و سنان بزرگ چیزی از وقایع بر رخ و بول مطلع و ماجرای قبور در اول و بلکه ارتحال است لا غیر
 بنا علی ذلک شرح سطور درین اوراق نظر با فاده اولاد و اخوان تحریر شرح پارتی زبان بر سر و قسم ایات مذکوره
 اراده کرده و هر چه از اخبار صحیح و آثار صریح در باره احوال مقبوران از خور و شرور ما ثور بود بر وجه تنقیح و تحقیق ایراد نمود
 و تفرض بمباحث لفظیه و ترکیب نحوی که محل سامع و محل مقاصد اصلیه است نکرد بلکه اقتصار بر بیان روایات و در آیات
 فرمود تا در سوابق اصل مقاصد فوت نگردد و در پی مبادی عین غایات از دست نشود و باین گفت و شنود برای
 خود نزد نزول کد موشی بهم رسانیده چه آنجا جز اعمال دیگری رفیق طریق نباشد و کیف که قبول اول مرحله آخرت و آخر
 روز دنیا است اگر روی سیر و تسامح و سستی در این راه باشد و آسان تر است و خدا کند اگر موت و عشر
 همچو این باشد و نبال او شکل تر سخت و دشوار است و بر آمدن از گور و افتادوی بصرای سخن چنانچه در حدیث
 ما غریبان را بر زیر خاک هم گذاشته اند و صبح سرینند فریاد کند منزل بر آید بنا برین درین مختصر آنچه ضروری است بنگار
 و تذکاری از خود برای نزدیکان و دوران گذاشت و نامش شمار التکلیف فی شرح ایات التثبیت
 نهاد و بانه التوفیق و بوسه تمان و خیر رفیق قال الناظم رحمه الله تعالی الحمد لله على الاسلام والشكر لله على الانعام
 حمد لغت بمعنی شکر و جزا و رضا است و در اصطلاح ثناء جمیل بر جمیل اختیاری بر وجه تعظیم و الله نام ذات مستحق جمیع
 تعاد جامع همه اوصاف کمال و نفوت جمال و جلال است و اسلام لغت بمعنی مطلق انقیاد است و در شرع انقیاد بر
 او امر و نواهی الهی و تقش قبول احکام و اذعان اوست و مفهوم سلام و ایمان واحد است یکی از دیگری جدا یا فتمی شود
 و در نفس تصدیق زیادت و نقصان راه نمی یابد و ایمان شرعی کم و بیش می شود و قوت و ضعف و اجمال و تفصیل در بیان
 تقریر توفیق حاصل شد در بیان نصوص صریحیه و اله بر زیادت و اقاویل مختلفه ساعت و همین را نوی پسند کرده
 و امتنازانی نسبتش بسوی معتقین نموده و تلج سبکی گفته خلف درین باب لفظی است و با جمله اسلام چیزی است که چیزی
 و بی دیگر پذیرا نیست قال تعالی ومن یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین
 و سراد با سلام در مقام چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیرش در حدیث جمیل علیه السلام فرموده و گفته الاسلام
 ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و توتی الزکوة و تصوم رمضان و تنج البیت ان استطعت الیه
 سبیلا اخرجه مسلم و در حدیث سؤال از ایمان و احسان و جواب ازین هر دو نیز مذکور است پس سلام نام انقیاد و احکام
 ظاهری است و ایمان علم تصدیق باطنی و احسان اسم تهذیب ظاهر و باطن هر دو و اطلاق تصوف و آنچه در معنی است
 بر احسان احداث لفظ و ابتداء عبارت است سنت مطهره و کتاب عزیز بدان وارد نشده و این تفسیر ظاهر لفظ است
 تبدیل معانی او گشته و چیزی با دوران از طرفت پیران در میان در آمده که سفت باصلی از اصول موصوفه دین نیست

وورد عیبه نبویه آمده اللهم توفنا مسلمین و استقنا بالصالحین غیر خزیایا و لا مفتونین اخرجه احمد و البخاری فی الادب النبوی
 و احکام و صحیح عن رفاعه الزرقی و قال تعالی و لكن الله حسب البیة الا یمان و ذینہ فی قلوبکم و کثر البیة الکفر
 و الفسوق و العصبان و از نجاشی که بیع نعمت و عظمت و کرامت نبوت اسلام نمیرسد ابراهیم خلیل الله
 علیه السلام سوالی داشت بر اسلام برای خود و ذریه خویش کرده و گفته ربنا و اجعلنا مسلمین الا و من فریتنا
 امة مسلمة لك یا زاولا و خود را بدان وصیت فرموده و گفته یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن
 الا و انتم مسلمون و کدام نعمت بالاتر از اسلام خواهد بود و حال آنکه ملت ابراهیم علیه السلام است و حق تعالی
 این است را بدان سنی ساخته قبل از آنکه بوجود آید سفیان و قوله تعالی هو سائر المسلمین من قبل فرموده
 ای فی التوراة و الانجیل و فی هذا قال فی القرآن و این اسلام چیزی است که اهل ایمان از قوم موسی علیه السلام سواش
 از خدا کرده اند و گفته ربنا فرغ علینا صبرا و توفنا مسلمین و از انبیا علیهم السلام یوسف صدیق و محمد رسول
 الله صلعم خواستگاران شده اند یوسف گفته توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین و دعای آنحضرت درین باره
 گذشته و کدام منت عظم تر از اسلام خواهد بود حال آنکه خدا تعالی نامش دین نهاده و فرموده ان الدین عند الله
 الاسلام و کدام چیز اثرش تر ازین مهیبه باشد حال آنکه جز اسلام دینی دیگر مقبول نیست که مقدم و کدام عطیه است
 از عطیه اسلام خواهد بود حال آنکه او تعالی آنرا برای ما پسند فرموده و گفته و رضیت لکم الاسلام دینا و کدام نعم
 اجل تر ازین نعم باشد و همه آنچه در آسمان و زمین است متصف با دست قال تعالی و له اسلم من فی السموات
 و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون و کدام نمله فاخر تر از اسلام باشد و حال آنکه بلیس و حق تعالی است
 که خلیل خود و سایر مسلمین و مدینه را پوشانیده و فرموده ما کان ابراهیم طیورا یا و لا نصر انیا و لکن کان
 حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و کدام بخشش بهتر از اسلام خواهد بود حال آنکه او تعالی خیر خلق و افضل
 رسل خود را علیهم الصلوات و التسلیات امر فرمود و بافتن انا اول المسلمین و این قول را در اذکار شریف طاعات
 مؤمنین گردانیده و مفتاح اکرم عبادات مسلمین ساخته تا آنکه قالش در یک روز چند نوبت آنرا مکرر میگویی و چه قسم این
 اسلام عظیم العطا یا و سنی الهدایا نباشد با آنکه نجات از احوال یوم قیامت و عنا و مقاسات شدند موافقت عرصه
 ساعت همیمن و جوه سلمین نزد تسوید و جوه معر ضین از وی منوط بدارن است و همین اسلام شرب از جوش
 سید ولد عدنان نزد دو اهل عصیان از گوشه دست بهم خواهد داد و سبب وی جواز بر صراط نزد تافت اشقیاء
 از ان در نیران صورت خواهد گرفت و همین اسلام است که لطیفش مسلم از مجرم ممتاز خواهد گردید و همین اسلام است
 که بدولت او حق تعالی بنده مؤمن را در جواب سوال ما لاکم منکر و لکمیر زیر خاک ثابت خواهد داشت عن جابر قال
 قال رسول الله صلم اذا وضع المؤمن فی قبره اتاه ما کان فانترا و فقام یسب کما یسب النائم فیقال من ربک

فیقول الله بنی والاسلام دینی و محمد نبی فینادی منادان صدق عبدی قافر شوه من محبته اخیر جبهه الیه یعنی ابن مردویه
 و ابن ابی عاصم فی السنه و شرح ابیات آئیده در معنی چند حدیث بیاید و همین اسلام است که نزول روح القدس
 برای بشارت بدان بوده قل انزلنا روح القدس من ربك لیثبت الذین امنوا و هدی و نبیرا
 للمسلمین و از برای همین اسلام و تعالی بتدکات خود را نعمتهای بسیار ارزانی داشته چنانکه کریمه و الله جعل
 لکم من بیوتکم سکنا الی قوله کذ الذین نعمتنا علیکم لعلکم تتقون بدان ناطق است و این هر دو آیه
 شریفه مشتمل بر تعداد نعمتهای است که زبان خلاق و فاجعیرش نمی تواند ذکر و بلکه اگر کلمه یکی ازین هر دو علی انفراد با
 کرده آیه مستغرق اوقات و ازمان گردد و فاعله الله الذی امرنا علینا بالاسلام و باناله فیضه و الانعام و ما کنتم تدرون
 لولا ان هدانا الله لکذبنا و یقولها المسلمین و وجه اطالت کلام در بیان نعمت اسلام آنست که غالب
 اهل اسلام را دیده می شود که قراین نعمت غمزه در این مرتبه کبری بجائی آید بلکه نظر ایشان بر تمام دنیا
 دنیا و ریاست و جاه این سبخی سر است و این چنین پس جا بل حقیقت و گمراه از صراط مستقیم طریقت است و وجه اختیاری
 نام فاعله اسلام را بر لفظ ایمان در شیخام با آنکه محل اسلام ارکان است و موضع ایمان قلب و جهان آنست که تعریف
 ایمان در قول رسول انس و جان علیه و علی الصلوة و السلام چنین آمده ان تو من بانس و ملائکته و کتبه و رسوله
 و الیوم الآخر و تو من بالقدر خیر و شره و این ظرفی از حدیث مسلم است که در جواب سوال جبریل از ایمان ارد شد و عن
 انس بن ابی سلمه قال الاسلام علانیة و الایمان فی القلب ثم اشیر بیده الی صدره ثلاث مرات و یقول التقوی بانما التقوی
 بانما اخیر جبهه الیه و الی علی و ابن مردویه بسند صحیح و این دلیل است بر آنکه اسلام نام عمل قبول است و اثرش برای عبودیت واضح
 و استمرار حقن و ما و اطاعت شتاب بر عبودیت و وصف بعدالت و خیر رضا و قبول شهادت و اعتماد بر روایت و سببته بنزله
 اوست و ایمان خفی المکان از ابصار است بلکه اگر اول اهل کائنات عمل و را بنگیزند و برای وی اثری و نشانی چشم نشانند
 لا یرم اسلام را در شیخام هر چه ساخته اگر چه نزد تحقیق اسلام و ایمان تلازم یکدیگر اند و جاه نبات ازینان جمله
 عرف بنان مجموع هر دو است و قرآن کریم در مواضع بسیار آن ذنن امنوا و عملوا الصالحات پس
 کسیکه تصدیق بقلب دارد و چیزی را باور بجائی آید مثل مطالبه با اجر و تصدیق با اعراض از فعل مایه و بنای
 نیست و هر که عامل خصال اسلام است و صدق چیزی از احکام نیست همچون تقوی و در هر کس نفس را از است کما
 نطق بالقرآن و صحیح الانبیا و بانخبار است ثابت شده که هر که در او ش بر بر ذره از ایمان باشد وی نجات یابد و
 چیزی از ارکان بجائی آورده است بخلاف فاعله خصال اسلام فاعله القلب از تصدیق است و در تفسیر آن با شرفی
 خواب بود و چون ایمان سرست و اسلام علامه لعلنا ان حضرت معلوم در جواب سعد بن ابی وقاص الی لاره موبنا و شاد
 فرموده و سلما حاذق این جبرگشته در خبا بشارت است یعنی توفیق ارشاد با مر باطن و با آنکه شما با هر ظاهر است انتی و کما

مراد باسلام نزد اطلاق ایمان باشد و این در آیات قرآنی و احادیث نبوی بسیارست پس محتمل که مراد ناظم باسلام
 در اینجا ایمان باشد و علماء اصول را در فرق میان اسلام و ایمان مباحث طولیهست و اختلاف کرده اند و آنکه اعمال
 شرطی از ایمانست یا شرطست در آن دو سبب علامه محمد بن اسمعیل تحقیقش در وادی حاشیه غایب بروجه نماید فرمود
 مرید اطلاع را از مراد آن چاره نه و آیراد ظاهر در مقام ضم بنابر تلذذ باسم شریف و تشریف بنام الهیست **بسم الله**
يا ظبيات القاع قلن لنا اليلاي منكن ام ليلي من البشر و عطف شکر بر حمد از باب عطف عام بر خاص
 نظر باسلام و انعامست چه اسلام را سبب انعام باشد و انعام داخلست زیر حقیقت اسلام اگر چه اول محمود و عقیبت
 و ثانی مشکور و همه ثناست و انعام جمع نعمتست بکسر نون بمعنی انعام نه بمعنی منعم به و بفتح نون بمعنی تنعمست و
 بضم نون بمعنی مسرت و چون هر خیر دین و دنیا که از طرف او تعالی باست محمداً رسیده بواسطه جناب سالت ماب
 صلی الله علیه و آله و سلم و مکافات احسان واجب لهذا ناظم میگوید و افضل الصلوة و التناء و على النبي
 خاتم النبياء ما بل علم را در معنی صلوة کلامی واسعست و همچنین در حکم صلوة برومی صلعم برده نه بهب اختلاف
 کرده اند چنانکه در هدایة السائل الی ادلة المسائل تحقیق و تمصیباتش پرداخته ایم و ادله و جویبش ذکر ساخته و فصلش
 را نشان داده و فتنل تصلیه بیان نموده و لفظ ثناء و صفت مدح یا ذم یا خاص بجمعست کما فی القاموس و غیره
 و اونی عمومست چه در حدیث آمده مر علی رسول الله صلعم بجزا ز قاشنی علیها خیر افتقار و حجت و مر باخری قاشنی
 علیها شر افتقال و حجت پس دریافت شد که استعمال ثناء در هر یکی از خیر و شر صحیحست بنا بر تجانس و مشاکلت
 کلام کقول تعالی و جزاء سیئة سیئة مثلها و مکر و او مکر الله ابوی گفته بر که مرد و او تعالی امام شنای
 خیرش در دل مردم کرد این دلیلست بر آنکه وی از اهل حنبت باشد خواه افعالش تمتضی آن بود یا نبود و این اعمال
 داخل اند زیر مشیت و باین العام استدلال بر تعیین آن میتوان کرد و بهند انظر فائدة الثناء انتهى و این در جانب خیر
 ظاهرست و مؤید اوست روایت انس مرفوعاً ما من مسلم يموت فیسهد له اربعة من جيرانه الا دین انهم لا یعلمون
 الا خیر الا قال الله قد قاتت قولکم و غفرت له ما لا تعلمون اخرجه احمد و ابن حبان و الحاكم من طریق حماد بن سلمة عن
 ثابت عن انس و اما جانب شر پس ظاهر احادیث آنست که آن میت همچنینست و لیکن وقوعش در حق کسیست
 که شرش غالب بر خیر اوست و قوله صلعم انتم شهداء الله فی الارض اگر چه مخاطب بدان صحابه کرام اند اما حکم آن
 مقصور بر ایشان نیست بلکه هر که بر صفت ایشانست از ایمان شهادت او نافعست ان شاء الله تعالی و هذا
 هو انصواب و این حدیث اصلست در جواز شهادت باستفاضه و قبل استشهاد و قبول شهادت قبل استفضال
 و بی کسیست که خیر سیدها از جانب حق تعالی و ترک همزه در ان مختارست و تعریف برای عمد خارجیست چه محمود
 و السنه علماء محمد صلعمست و بی اعمست از رسول چه در رسول شرطست که شرع مستجد آرد بخلاف نبی پس هر

نبی است و هرگز رسول نیست و لفظ نبی با بنم نون و موحده مموزه جمع نبی است و در قاموس گفته ان الذی یجمع علی نبیا
 و نبیا و خاتم آخر قوم را گویند پس مراد آخر انبیا است چه او تعالی بر رسالت وی صلعم هر رسالت را ختم نموده و به نبوتش
 بر نبوت را با انجام رسانیده قال تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین اکنون تا قیام قیامت و نهوض ساعت
 رسولی و نبی نبوت شدنی نیست بحسب وعده الهی نه بنا بر عدم قدرت و عجز از ایمان مثل وی و اختیاری لفظ نبی
 بر لفظ رسول سه نکته وارد و اول اقتباس از حدیث الا انه لا نبی بعدی درم جناس شتقاقی میان نبی و نبیا سوم آنکه
 چون وی خاتم انبیا است اعم که نبی است ختم شد و از ان ختم انقض لازم آمد و آن رسول است و آخر الرسل بودن
 مستلزم آخر الانبیا بودن نیست زیرا که افادۀ نه آمدن که او نبی بعدی نمیکند بجهت آنکه انحصار رسول معلوم است
 و از نفسی خاص نفسی عام لازم نمی آید بخلاف آنکه در حدیثی که در این باب است از امام باقر علیه السلام آمده است که هر دو امر معاکر و معلوم و مجمع علی
 از دین آنست که بعد وی صلعم که در رسول یا نبی است و این سخن شکی در میان شما و نباست ظاهر است و الله اهل
 الوفا و صحبه و جنده اهل التقی و حزبه و مراد اهل اختلاف است بر اقوال و کلامها لفظ ابن حجر فی فتح الباری
 و العبد الضعیف فی بدایة السائل و این لفظ مشترک است تعیین مراد بدان جز بقریه نمی شود و مختار جمعی از محدثین آنست که
 آل و ریح کسانی اند که مشرب ایشان است و بم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و گفته اند علی و فاطمه و نسل ایشان است و شک
 نیست که ابنا فاطمه و ابنا حسن و حسین ابنا وی صلعم اند و آیتان بال و درین مقال بنا بر اتمثال امر وی صلعم در حدیث تعلیم
 صلوة است و عیب از کسانی است که قائل اند بوجوب صلوة بر آنحضرت صلعم و بندیش بآل وی در تشویر و جز آن در وجود
 خودش روایت حدیث تعلیم کرده اند و سید عالم محمد بن اسمعیل امیر برای اصحاب حدیث از آل صالح و سنین و غیر ایشان
 متبداً عذر میجوید و ترک انظار آن ترک صلوة بر خاتم الارسال کرده و گفته ایشان بنا بر غلبه اموی و عباسیه که تقاضای آل
 رسالت و شتت اگر خطا ترک تعلیم پر و افغانه ضایقه نیست دیگران را بلا عذر ترک آن نمیرسد چه اتمثال امر صلوة
 بدون ایمان آل صورت نمی بندد و درین باب کلام بسیط در وفات عدیده خود ایراد کرده و کیش درینجا خارج از
 مقصود اولی است و تو تعیین آل بلفظ اهل الوفا و اطلاقش بر ایشان شامل و فایده حقوق خدا و حقوق عباد هر دو است
 و که امر صحت بالاترین و صحت خواهد بود در این شیخ بجای اهل الوفا اهل التقی دیده شد و این باقی اوصاف کمال و
 اکمل و اجمع اخلاق حسنی است چه تقوی چیز نیست که هیچ مرتب از مراتب دین بوی نمیرسد و تمام حسنات و احوال
 زیرا و داخل اند و او تعالی بدان بندگان خود را وصیت کرده و انبیا علیهم السلام جمیع امم خود را بدان راه نموده و گوید
 بلاک همه خیر و جمیع جمله برست و در قرآن کریم در مواضع بسیار بدان امر واقع شده و بطلت صاحب بر آل از توبیخ عذرا
 عام بر خاص است چه بعضی آل او از صاحب او است مثل علی و فاطمه و بر و سپهر و علیهم السلام و صاحب شغل است که
 مرفعات میشود بسوی کسی که از فی ملا است بچیزی دارد و اما نکته بجاد است نحو صاحب سبن و مثل صاحب خنجر و صاحب بنار

و اهل علم تعریف کرده اند تصدق بصحبت رسول خدا صلعم با آنکه اصحابی من تقی النبی صلعم مومنان و موات علی الاسلام
 پندارند چنانچه در حدیث آمده است که همه صحابه عدول اند و افضل است الی یوم القیام اگر چه با هم ایشان تفانی
 باشد باعتبار قلمت و کثرت نسبت و بر اوت و حضارت و جند بضم جیم و سکون یون بمعنی مسکروا عوان است کما فی القاموس
 و شاید که بجز انعم از صاحب است زیرا که در صاحب لغات شرط است و در جند شرط نیست پس عطف جند بر صاحب باین باب
 عطف عام بر خاص است و اهل تقی صفت صاحب و جند هر دو است و تقی بر وزن علی است یقال اتقییت النبی تقی
 و تقیة و الاسم تقوی و تفسیر تقوی ایمان بواجبات و اجتناب از مکهبات است و در بعض نسخ بجای اهل تقی اهل انبی
 دیده شده نمی جمع نمیب معنی عقل است و وصفت جند باین محل خود است چه تمام عقل ایشانرا اخذت بر دنیا و اختیار اجل
 بر عاجل و تقدیم حق بر باطل است و این معنی در صحابه و جند نبوی بر وجه کمال وجود بود تا آنکه با فو قش تصور نیست و عقل
 دنیا که مروج اهل دنیا است و حقیقت سفاکت و حماقت است و ضررش بعد مرگ زودتر ظاهر میگردد و مانند او در دنیا
 آمد و بگویند که فلانی چه عاقل و دانشمند و خوش تقریر است نیست در اول او برابر و ذره از ایمان و این حال در این آخر
 زمان بر وجه کمال مشاهد است و هر که او فی حقیقت ایمان و احقر بهره از اسلام دارد بروی منحنی نیست بل کالانسان
 علی نفسه بصیرة و لو اتقی معاذیرة و حذب بکسر حاء مهمل یعنی در دو طائفه و سلاح جماعت نام است کما فی القاموس
 و غیره و جمع حزب حزاب است مراد جماعت وی صلعم است و این تقریب بمعنی چند است چه چند رجل صحاب رجل مذکر که بر
 رای وی باشند اللهم اجعلنا من حزب النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و جنده و احقرنا منهم تحت لواء الامین

وهذه اجوزة مفيدة ضمنها فوائد امدیة

لفظ اشارة است بسوی معانی که در ذوقین ناظم است و چون از بروز و موضوع بجلی است که گویا مشابست لهذا اشارت
 کرد بسوی آن اشارت محسوس در جزو تحریک نوعی از شعر است که در آن مستطعمان باشد شمش با رسم شاد بدان بنا بر
 تقاریر جزا و قلت حرون و غلیل از عم که در کتب شعر نیست بلکه انصاف و اشارت ابیات است و از جوز و چه قصیده
 از وی است که ذانی القاموس و مفیده صفت اجوز است و نام چیزی است که مستطعم می شود و از علم یا مال و نونند
 جمع فائده است و تعد یعنی احصا و شمار کردن است و اسم از آن عدد و عددی است مراد از سبب معدود است یعنی
 این اجوز و کثیر الظامده شامل فوائده معدود است بجز آنچه درین فوائده است آن را ذکر کرده و برگشت

فی فتنة المقبولین یسأل و ما اتی به النبی المرسل

فتنة یعنی اختبار و امتحان و ابتلا است قال تعالی فی حق موسی علیه السلام و فتنناک فتونا ای ابتلناک ابتلاء
 و اغیب گفته الفتنة مابین به حال الانسان من خیر و شر و در قاموس نوشته بالکسر الخیرة و منه با کیم الفتون و معانی دیگر
 فکر کرده که مناسب این مقام نیست و مقبول اسم مفعول است از قبیره قال تعالی اصواته فاقره تیس مقبول یعنی

در فون شد و قبر واحد قبور است یعنی مقبریت و در اصل مصدر قبور است از اذ افتتہ از مقبره محل قبور و مدفن
 مقبور را گویند شاعر گوید **لکل اناس مقبر یفنائهم** و هو یقصون والقبور توفیل و کافر و جابل
 ما و امیکه در و نیاست مقبور است چون بجز از قبر بیرون آمد یعنی از جهالت و این است معنی حدیث اناس نیام فاذا
 ما تو انتبهوا و این اشارت است در قوله تعالی و ما انت بسمع من فی القبور مناوی گفته امی الذین فی حکم
 الاموات و اضافت فتنه بسوی مقبور از او می اضافت مصدر بسوی مفعول است ای فتنه الذک المرسل الیه یا
 بسواله و اختلاف کرده اند در آنکه اول سن قبر کدام است بعضی گفته اند غراب است و قتیله قابیل بابل را بگفت
 قال تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض ان یتعرف یواری سوء اخیه و بعضی گویند بنی اسرائیل
 و اول اصح و این است و این سنت در بنی آدم است و چون در این تحقیق سوال و کیفیت فتنه خوابد آمد چه سوق
 کلام و تالیف این نظام از برای همین مرام است و نام پری و رسول گذشت و مرسل یعنی رسول است و در کلام نظم
 عموم سوال مقبور و غیر مقبور مثل مصلوب و غریق و جز آن بیاید و چون قبره فن انسان است چنانکه در قاموس گفته پس
 مصلوب و جز آن داخل و مقبور نمی شود مگر آنکه مراد غلب و اکثر باشد و از بجای المقبور نیست می گویند شامل همان شیخ
 و قبر را جبرث گویند قال تعالی فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و جبرث بفاهم خوانند که از انکشاف
 و مثله فی القاموس و مرسل هم نامند قال الشاعر **وما ینفع المرء موس عمران قبره** اذا کان فی حیمه
 یتهد حرمه سید علامه محمد بن اسمعیل اسیر در نغمه فصلی زیاده کرده و گفته و قبل الموت تالی الذکر للعبد من
 مولی الوری تخیر و قد رایت نقلها الی هنا عیسی عیسی یحنا الهنا و شرح این اجمال آنست که
 قرطبی در تذکره گفته که در خبر آمده که بعضی انبیاء علیهم السلام ملک الموت را گفتند ترا رسولی نیست که پیش از خود او را
 بفرستی تا مردم از تو بر خد با شنند وی گفت و الله رسولان بسیار اند از غفل و امراض و شیب و بزم و تغیر سیم و غیر
 لیکن چون کسیکه این رسول بوی نزول میکند تذکر نمی شود و از معاصی تو بپوشی نماید من در امتحان میکنم و خبر میدهم
 که مگر بسوی تو رسولی بعد رسول نفرستادم و نذیری بعد نذیر مقدم نکردم منم آن رسول که بعد از رسولی نیست و آن
 نذیرم که بعد از نذیری نباشد پیش هیچ روز نیست که آفتاب بر آید و غروب شود مگر آنکه فرشته اندازد یکند ای ان یعین
 یعنی پیش ساله این وقت اخذ از دست او مان شا حاضر اند و اعضای شاقوی و شدید ای این خمسین یعنی چپاه ساله
 نزویک شد اجل و حصا و ای این بستین یعنی شصت ساله فراموش کردید شماعقاب را و غافل شدید از ر و جواب است
 شمار نصیب و در گار و غیر کم مایتن که فی من تذکره و جا که از نذر و نعم ما قبل **س** بسوی سفید از اجل آمد پیام
 پشت خم از مرگ بگوید سلام و این عجوزی در کتاب روضه المشتاق و الطریق الی الملائک الخلاق نیز مثل قرطبی ذکر کرده
 و در بخاری از ابو هریره رضی الله عنه مروی است که فرمود رسول خدا صلعم اندر آمد الی رجل انتر ابله حتی بلغه شین

يقال اعذرني الامرا ذاب الغ فيه امي اعذر غايه الاعذار وان لا اعذر بعده ودر خبر است که او تعالی نظر میکند در روی
 پیر هر روز پنج بار میفرماید ای بن آدم کلان شد عمر تو و سست شد استخوان تو و نزدیک گردید مرگ تو شرم نیاورد
 از من و من شرم نیدارم از آنکه پیری را عذاب کنم و از اینجا گفته اند که حق شرم دارد و ز موی سفید + و انشدوا
 رایت الشيب من نذل الدنيا لصاحبه وحسبك من نذل بر تقول النفس غير لعن هذا عسا
 تطيب في عمر قصير فقلت لها اللهيبي نذل يعمري + ولست مسودا وجر النذير و ابیات عربیه درین باب
 بسیارست قمر طیبی در تذکره ذکرش کرده و فلیرجمه اعلم هذا لله الرشاد + موفقا لطرق السداد + اعلم کما است
 که نمی آرند از آنکه وقتیکه بعد آن که امام عظیم آئیده باشد و مخاطب را با یک گوش هوش خود بران بیندازد و حاضر
 دل باشد تا فاعلم انه لا اله الا الله و فاعلموا انما انزل بعلم الله و فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم ببعض ذل و بهم پس نتوان گفت
 که اعلم ان الذباب یطیر و این کلمه درین موضع بر مجرای خود آمده چه بعدش ذکر سوال ملکین الی آخره است و این سوال
 امری عظیمست و ناظم مخاطب را دعای هدایت کرد و مخاطب شخصی معین نیست زیرا که مراد هر صلیح خطابست چنانکه ایراد
 بیان و تفسیر در قوله تعالی و لوتری اذ لجره من ناکسوار و مسهر عند ربه و الا یه و نخوان گفته اند و هدایت
 اشرف چیزیست که بران عباد را دعا بیاید کرد و او تعالی در اشرف کتب و اشرف سوره سوال هدایت در اشرف عبادت
 تعظیم فرموده و هو قوله اهدنا الصراط المستقیم و اصناف هدایت بسوی خدا و رسول و قرآن آمده و در قرآن انواع
 هدایت وارد شده یکی هدایت عامه برای حیوان و جماد مثل قوله تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و مراتب این
 هدایت بیشمارست جز خدای تبارک و تعالی دیگری احصاء آن نمی تواند کرد و دوم هدایت بیان اولاست و تعریف خیر و شر
 و نجات و هلاک و منت این هدایت بر جمیع عباد نهاده پس هر که قبول کرد فائز شد و هر که متمنع گردید خائب گردید سوم
 هدایت الهام و توفیقست و اینست ملزم هدایت است و همینست مراد بقوله تعالی انك لا تقدر علی من احببت
 ولكن الله یهدی من یشاء و این هدایت خاصست هر که میخواهد بدان نوازش میفرماید چاهم هدایت بسوی
 جنت و نارت و آن هدایت و نتیجه قسم دوم و سومست و همی المراد من قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا
 الصالحات یهدیهم لیطوبوا یا اهدنا الصراط المستقیم و قوله تعالی فاهدنا الصراط المستقیم
 و رشاد مصدر رشدهست محمدالدین و رقاموس گفته رشد کنصرف رشاد و رشاد و رشاد و رشاد و رشاد
 و الرشاد الاستقامه علی طریق الحق مع ما اتصلت فیه انتهى و رشد نقیض غی است و توفیق بمعنی تیسیر سیری برای عبد
 و جذب او بسوی خیرست و هم درم را در اینجا تفاهیر مذمبیهست که حاجت ذکرش نیست و چون توفیق چیزی عزیمت
 در قرآن بنزدیک موضع مذکور نشده و البتة فیقی الا بالهدی و طرق جمع طریقست مذکور و مونس هر دومی آید و سند و تفتح
 اولی بمعنی صوابست چه قول و چه عمل کما فی القاموس ان الذی علیه اهل السنة یحکم امضه من لاشنه

مراد با اهل سنت کسی است که بر طریقه رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم و اصحاب او باشد چه سنت قول و فعل و تقریر
 رسول را گویند و متمسک بدان صاحب سنت است و اصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند در اتباع سنت می علیه السلام
 پس هر که بر سیرت ایشان باشد بغیر بتدلیع و زیادت و نقص در دین و اختراع و احداث در شرع مبین وی گشتی است
 و هر که سر مواز طریقه رسول و صحابه مخالفت داشته باشد در وی بعد از سنت است بقدر آن مخالفت و ثمره است بقدر
 خلاف سنت و هر طائفه بجای خود دعوی تسنن است و میگوید که ما اهل سنت و جماعتیم حال آنکه چنین نیست چه عمده درین باب
 عمل است نه دعوی و علامتش عدم تقیید بغیر کتاب عزیز و سنت مطهره و خلع بر بقعه ثقلید اخبار و در میان است لیکن این
 امری است که متمذهبان بسندش پرداخته اند و ممکن سهل را محال متنع و انموده و انانی لهم التناوش من مکان بیعیذ لکنان
 کرده اند که در دعوی معرفت قرآن و حدیث مجروح است و باب معرفتش مسدود مثل سد یا جوج و ما جوج و ان معنی بر ممتحن
 اقوال و عارف مولفات رجال مخفی نیست با کلام حق و این من الامس است پس حاجت اطالت مقال بذكر آن
 قیل و قال درین مجال نیست و نیست این سخن از من مگر نقشه مسدود و مظهر صدقش روز عرض و یوم نشور است
 بوقت صبح شود بچو روز معلومت که با که باخته عشق و شرب و بچو و مراد ناظم درینجا از لفظ اهل سنت تعریف بمعتزله
 و مبتدعه است کما سیصح به فی النظم و لکن آنچه در کتب معتزله است اقرار است ثبوت عذاب قبر و سوال ملکین و احدی
 از ایشان در آن مخالفت نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرابین عمر اثبات عذاب قبر کرده و ضرابین
 معتزله نیست بلکه از فرج جمعی است میگفت که رویت خدا تعالی در آخرت بجای ششم خواب شد و همه معتزله هرگز مگر
 عذاب و سوال نیند و نسبت مذہب ضرابسوی ایشان از عجایب روزگار است و در حقیقت این تقصیر است از بحث
 و رمی خصم است بهر تجربه و رؤسما از کتاب مثل ان معنی رو نیست نووی در شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزله نسبت
 کرده چنانکه ناظم درینجا بعمل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود است و ایشان فرسان اسناد و جهابذہ
 نقادانند پس چرا استنبات در روایت نگردند و در معرفت مذہب خصم باین همه تقصیر راضی شدند و چیزیرا با ایشان خوب
 نمودند که هیچ صنیر و کبیر ایشان بدان قائل نشده بجان آفرین که جنایات بعضی بر بعضی بسی بزرگ است هر طائفه بسوی
 طائفه دیگر نسبت هر بلهیه میکنند و آن دیگر این گروه را با قولی می نمایند که وی از آنها بری است حال آنکه حق آنست
 که هر مومن بلا حفظ صحت نقل بطریق معروف کند و از مولای واحد قمار خود در نسبت قولی و عملی بسوی خصم
 اندیشه نماید و اگر فقیر که ضراب معتزلی است باری نسبت مقاله یکی بسوی تمام طائفه یعنی چه همبرین تیار من حواله
 طائفه مبتدعه با جماعه نجدیه است که چیز با برایشان بر بسته اند و نشانی از آن در مولفات و مقالات این گروه
 و حج جمع حجت است یعنی برهان و دلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی و همه جمع شان است و شان آن
 گویند که در جمیع آن ترکیب دهند برای طعن و جرم و حجت با را گذرنده تراز شان از انجمت گفت که چنانکه

نقود و را بدان میکنند زیاده بر آن این بر این در افکار و او زبان نافذ و ماضی است چه معلوم است که ماضی در غیر محسوس
 نفع از ماضی در محسوس باشد این تقسیم محمد امجد گفته عذاب قبر تنها آنکه مقتضای سنت صحیح است همچنان مستحق عقاب است
 نیز است ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق است انکار میکند آنرا که طایع منحل و تحمل گفته این عبد الله را از عذاب کور چشم
 گفتند این همه احادیث صحیح اند بدان ایمان می آید و اقرار میکنند و هر چه از آن حضرت معلوم با سند معتبر آمده بدان مقصود
 و اگر مقصودش بود و در دفع کنیم امر خدا بر خدا و کرده باشیم قال تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم الرسول فاجتنبوه و عذاب قبر حق است
 و گویا عذاب می شوند و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم بعذاب قبر و منکر و نکیر و سوال عباد و گویا در
 تقاضای ثابت مبادی که انسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت قایل المروزی
 ان سوال الملکین من قبر + حق به الايمان فرض قد شمس + سوال مصدق
 و منافقش بهوی قائل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر مفعول است و گذشته که سوال
 برای میت عام است مقبور شود یا نه پس اگر چنین میگفت **۲** ان سوال الملکین الميتا - حق به الايمان فرض
 نسبتا اشمل می بود و حق امر ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دل صحیح متحقق گشته و ایمان نام تصدیق است
 و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته نزد مرده می آیند و او را می نشانند و سوال میکنند و واجب است
 زیرا که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و بیست تصدیق رسول واجب است بنا بر ثبوت ادله ثبوت او و از اینجا واجب است
 قبول چیزی که بدان اتیان کرده است از امور داین احوال گویند تلقی آن تصدیق قلب بلا امتداد و مقین و محل آن به
 لغت عربیه بغیر تحریر و تاویل و فتح باب فلو قيل بانه تصدیق عین قول واجب است اگر بضم در آمدنها و رنه حواله
 آن بقائل و عدم تاویل بکذا و کذا می باید زیرا خدا سوال فهم باید نمود تا آنچه نمیداند علمش را بوسی ارزانی دارد و کتب
 ز دنی علم سبحانه لا علم لانا الا ما علمتنا فانظر ابن القیم سج و بقیام چه خوش مضمونی ارشاد کرده و ارات
 طریق رشاد و سدا و فرموده و گفته الا لایق است که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنند بغیر علم و تقصیر سخن او را به
 آنچه تمسک نیست فرود نیارند در بیان و در بی که تصور و مراد او است که تا بهی کشند و از اجمال دران و عدول از وی
 آنچه از ضلال و عدول از عوالب حاصل شده چیز خدا کسی آنرا نمی تواند دانست بلکه سویر فهم از خدا و رسول اصل هر
 بدعت و شکی است که در اسلام ناشی شده بلکه اصل هر خطا و سوال و فریغ است خصوصا اگر باین سو فهم سو
 قصد هم بفمانت کرد و قدریه و مرجیه و خوارج و معتزله و جمیه و رافضیه و سایر مذاهب بدعتی که در ضلال افتادند
 سو قع ایشان دران گمراهی همین سو فهم از خدا و عدول بوده است لا غیر تا آنکه درین دروست اکثر مردم موجب این افهام
 گردیده و آنچه صحابا از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند چه میگردید که بوسی آن التفات نمیکند و سری بجانب آن
 بر نیاید و ذاتی آری **۳** فرود آمد در حیرت فهم درست * اینک میگویم بقدر فهم است *

است به القرآن بالاشارة + وواضحت آياته الانارة + اشارة واضارة ووسية
 بمعنى نورست بلکه اوقالی کتاب خود اسمی بنور ساخته و فرموده قد جاءكم من الله نور
 و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و جمع التشتیت این لفظها بمنین تفسیر کرده و در
 دیگر نسخ بجای الاثارة آثارة آمده و این اظهارست و اوفق بمطلب یعنی عذاب قبر در کتاب عزیز بطریق اشارت
 واروست نه بطور صراحت و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله موافق او تصریح آمده و درین بیت جواب سوال وارد درین مقام
 یعنی حکمت و عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست با آنکه حاجت بسوی وی شدید و ایمان بدان و خدایان
 و اتفاق از وی واجب پس در جواب گفت که هر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما با اشارت انفس ثابت است و
 علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست و نیز این سوال را در جواب دیگر اجمالی توضیح است تفصیله در شرح قول ناظم
 و الآیه سوال فیها کلمة بیاید و اجمالی آنست که این رسول خود دو گونه وحی فرستاد و ایمان بهر دو عمل بدان
 واجب ساخت و آن دو وحی یکی کتاب دیگر حکمت است قال تعالی و انزل الله علیها الکتاب الحکمة و فرمود یعنی این کتاب الحکمة
 من آیات الله و الحکمة و حکمت با اتفاق سلف امت و اینه ایشان سنت است که بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله
 اخبار فرموده و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکه آمده واجب است و این اصل متفق علیه است میان اهل اسلام حدیثی
 از ایشان انکارش نمیکند و قد قال صلی الله علیه و آله انی اوتیت الکتاب و مثله مع اجدیث پس کتاب سنت است و حدیث که بر زبان
 و در احتجاج متساوی الاقدام و تفصیل این مرام مخرج سطور در سلسله العسی و منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
 نوشته فلیه اجماعا تو اترت به الاحادیث التي + قل لغت سبعین عند العدة + تو اترت لغت بمعنی تتابع و پیایی بودن
 و در اصطلاح نقل جماعت از جماعت که تو اطو و آنها بر کذب نزد عقل محال باشد با استواء هر دو طرف و وسط با استواء
 بسوی امر محسوس که خبر از وی دهند و تو اتر مفید علم قطعی یقینی است و گفته اند افاده علم استدلالی یا ضروری میکنند
 و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و قد است و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیه کریمه است قال تعالی ثبت الله
 الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الاخرة و نتوان گفت که این آیه یکی است و علم بعذاب قبر در
 مدینه حاصل شد زیرا که عذاب قبر ازین آیه ماخوذ بطریق مفهومیست در حق غیر متصف با ایمان و بطریق منطوق از آیه
 النار یخرجون علیها خلد و او عشیا ماخوذست و این کریمه در حق آل فرعون فرود آمده و متحوت است با ایشان هر که
 حکم او حکم کفارست و مراد به شبات ایشان بر کلمه توحید مکن باوست و عدم تزلزل از ان نزد فتنه دین اگر چه دراز
 انراخته شوند و عدم ارتباب بشبهات کافرین و بسته عین اگر چه مبتلای آفات انفس و اموال شوند و مثبت در آخرت
 عدم توقع در جواب است نزد سوال در قبر و در حشر و در موقف و عدم دشت از احوال قیامت و با جمله شبات هر کس
 در قبر و ما بعد او بر مقدار شبات او بر توحید در دنیاست و هر که در دنیا اسرع در اجابت حق است وی در آنجا اسرع

وخلص في احوال الخوارج وشرح الصدور شرح احوال الملوك في القصور نوشته احاديث در باره فتنه
 قبر که عبارت از سوال ملكين است از انس و برادر و تقسيم و ارسى و بشر و ثوربان و جابر بن عبد الله و عبد الله بن رواحه
 و عباده بن صامت و حذيفة و قثم بن جبيب و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و عثمان بن عفان و عمر بن خطاب
 و عمرو بن العاص و معاذ بن جبل و ابى امامه و ابى الدرداء و ابى رافع و ابى سعيد و ابى قتادة و ابى موسى و اسماء
 و عائشة بعد تو اترسيده بعهده احاديث اين جماعه سؤق کرده و اين بابت و شش کس ندر دور و منشور احاديث اين
 باب را به افتاد عدد رسانيده و اين باعتبار طرق خواهد بود نه باعتبار تعداد روايات از صحابه و الله علم و در جمع ايشان
 گفته اند ساق المصنف في الدر المنثور كثير اهلها من الاحاديث گويم بعض احاديث جماعه مذکوره اين است اخراج ايشان من
 طريق قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله في قبره و تولى عنه اصحابه ان ليس خفق قرع فلعلهم قال يا
 لكان فيقعدانه فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل و عند بن زوديه الذي كان بين اظهركم الذي يقال له محمد قال قانا
 المؤمن فيقول شهدانه عبد الله رسول الله فيقال له انظر الى مقعدك من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة قال فيرأها
 جميعا قال قتادة و ذكر لنا انه يضح له في قبره سبعون ذراعا و يلا عليه خضر او اما المنافق او الكافر فيقال له ما كنت تقول في
 هذا الرجل فيقول لا ادرى كنت اقول ما يقول الناس فيقولان لا ادرى و املتيت و يضرب بمطارق من حديد ضربته
 فيصيح صيحة يسمعها من يليه الا الثقلين گويم ملائكة رسول هذا الرجل گفتند له هذا النبي و غيره از الفاظ تعظيم بقصد امتحان
 مسؤل تا ذکر تعظيم موجب تا قمين وى نشور و ليکن و تعالى مومن را بر قول ثابت قائم و و انهم مبداء و کرمانى گفته مطارق
 بصيغه جمع مؤنث است بانکه هر جزه از اجزاء آن مطرقه مطرقه بر اساس است مبالغه انتهى و در غير اين حديث بجاي
 قول کافر لا ادرى باه ماه آمده و عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله انه تمتملى في قبره باوان الملوك
 اذا وضع في قبره اتاه ملك يسال ما كنت تعب فان الله براه قال كنت اعبد الله و يقال ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول
 هو عبد الله و رسول الله فما يسال عن شى بعد با و يظلق به الى بيت كان له في النار فيقال له هذا بيتك كان لك في النار و كان
 عصاك و رحمتك فابدا لك به بيتا في الجنة فيقول دعوني حتى اذهب فابشر اهل بيتك فيقال له سكين و ان الكافر اذا وضع
 في القبر اتاه ملك فينتزه فيقول له ما كنت تعب فيقول لا ادرى فيقول له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول كنت اقول
 ما يقول الناس فيضربونه بمطارق من حديد بين اذنيه فيصيح صيحة يسمعها من يليه الا الثقلين اخبره احمد و ابو داود و ابى
 في عذاب القبر و در بخا بيل است بر آنکه سوال ملكين در قبر شامل مومن و کافر هر دو است و ضارب منکر و نکير اند يا غير اين
 هر دو و در حديث بر او خواهد آمد که فرشته گور و گورگنگت ابا مرزبه بن سدين بروى بر گمارند که اگر بر کوه زند خاک گردد
 و خود باسد منه و عنه رضى الله عنه يرفعها قال يدخل منكر و نکير على الميت في قبره فيقعدانه فان كان مؤمنا قال
 من ربك قال الله قالوا من نبيك قال محمد صلى الله عليه و سلم قالوا و من المالك قال القرآن فيوسعان عليه قبره و ان كان

كما فرأى يقولان له من ربك قال لا ادرى قالوا ومن نبيك قال لا ادرى قالوا ومن امامك قال لا ادرى فيضربانه بالعمود حتى
 حتى لم يصب انقبزنا او مضيق عليه حتى تخلفت اضلاعه اخرجوه الدلمي درخيد ميث سول از امام نبوده کرده و اين بيل است
 بر آنکه اهل قرآن ثابت القول و در جواب خواهند ماند انشاء الله تعالى و هر که با قرآن سروکار ندارد خدا عطا و ستايد
 جواب به بد و عن البر بن عازب رضي الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من المهاجرين فالتفتنا الى
 القبر ولما لم يجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلسنا حول كانهما على رؤوسنا الطير وفي يده عمود نيك به الارض فرجع ربه وقال يستعبدوا
 بالسد من عذاب القبر من اول ما نشأتم قال ان العبد المؤمن اذا كان في القطع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه ملائكة
 من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم الكفان من الكفان الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلسوا منه بالبصر ويحيى ملك
 الموت حتى يجلس عنده راسه فيقول ايها النفس المطمئنة اخرجي الى مغفرة من الله ورضوان فتنسل كما تنسل القطرة من في
 السقاء وان كنت ترون غير ذلك فياخذها فاخذها بالماء الذي في الجنة وياخذها في ذلك الحنوط ويخرج منها كما
 تفتح مسك ووجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرن الى ثامن ثم انكروا الا قالوا انا هو الروح لطيفة لول فلان بن ابي اسحاق
 في الدنيا حتى يثوبوا بها الى السماء الدنيا فيفتح في شيعه من كل سماء مقربون الى السماء التي فيها ثمة حتى الى السماء السابعة فيقول الله تعالى
 اكتبوا كتاب عبدى في عيسى و اعيدوه الى الارض فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فيعاد روح
 في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول الله ربى فيقولان له ما دينك فيقول دين الاسلام فيقولان
 ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولان وما علمك فيقول قرأت كتاب الله فاستبنت به وصدقت
 فينادى مناد من السماء ان صدق عبدى فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحو البابا بالى الجنة فيأتيه من روحها
 طيبها ووضوح له في قبره يدبضه وياتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول له ابراهيم الذي يسررك بذا يورك الذي
 كنت توعد فيقول من انت فبهما كوجه حسن يعجبى بالتحير فيقول انا ملك الصالح فيقول باقم الساعة رب اقم الساعة حتى ارجع الى ابي
 وما لي قال وان العبد الكافر اذا كان في القطع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل به ملائكة من السماء سود الوجوه معهم
 المسوح فيجاسون منه بالبصر ثم يعجبى ملك فيجلس عنده راسه فيقول ايها النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من الله غضب فتفرق
 في جسده فينتزع عما كما ينتزع السود من الصوف السبلول فياخذها فاذا اخذها لم يدعها في يد طرفه صديق حتى يجلبها
 في تلك المسوح ويخرج منها كامن حبيبة وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرن على ملائكة الا قالوا انا هذه
 الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقى سمانه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى تميتى به الى السماء الدنيا فيستفتح فلان
 يفتح له ثم قرء رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء فيقول الله تعالى اكتبوا كتابا بنى سمير في الارض اسفل فيطرح روحه
 طر حاتم قرء رسول الله صلى الله عليه وسلم يشرك بالسد فكان اخر من السماء فتخطط الطير او تهوى به الريح في مكان يحق فيعاد روحه
 جسده وراتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول باه باه لا ادرى فينادى مناد من السماء الدنيا ان كذب عبد

فافر شوله من النار وفتح له بابا الى النار فياتيه من حرها وسموها ويطبق عليه قبره حتى تختلف اضلاعها وياتيه رجل
 يصيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول ابشر بالذي يسودك هذا اليوك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجهك الوجه
 الذي تحبى باشو فيقول اما عليك الحديث فيقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اخذ ج الطيالىسى وابن ابي شيبة
 في المصنف واحمد بن حنبل وبناد بن السري في الزهد وعبد بن حميد والبوداود وابن جرير وابن مردويه والحاكم وصححه
 ابن ابي حاتم والبيهقي في كتاب عذاب القبر وعن ابى سعيد اخذى قال شهدت مع رسول الله صلوات الله عليه فقال ايها
 الناس ان هذه الامة بتبلى في قبور بافاذا الانسان وفتن فتفرق عنه اصحابه جاره ملك في يده مطراق فاقعه فقال
 ما تقول في هذا الرجل فان كان مؤمنا قال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فيقول صدقت
 ثم يفتح له بابا الى النار فيقول هذا كان منزلك لو كفرت بربك واما اذا امنت فهذا منزلك فيفتح له بابا الى الجنة فيرى
 ان يرض الله فيقول له اسكن ويطمئن له في قبره وان كافرا اودى نقا قيل له ما تقول في هذا الرجل فيقول لا ادرى سمعت الناس
 يقولون شيئا فيقول لا ادرى ولا تلميت ولا اهتديت ثم يفتح له باب الى الجنة فيقول هذا منزلك لو امنت بربك فاما اذا
 كفرت به فان الله يدرك به هذا ويضع له باب الى النار ثم تقمعة متعمدة بالمطراق لسمعها خلق الله غير الثقلين فقال بعض القوم
 يا رسول الله ما حد يقوم عليه ملك في يده مطراق الا هليل عند ذلك فقال رسول الله صلوات الله عليه ثبت الله الذين آمنوا بالحق
 الثابت اخرجه احمد وابن ابي الدنيا في ذكر الموت وابن ابي عاصم في السنة والبخاري وابن جرير وابن مردويه والبيهقي بسند
 صحيح يقال مال الشئ هولا افرعه كما في القاموس ومطراق بوزن مفعال بكسر الميم از طرق بمعنى ضرب ست وسمعة
 هجو كمنه بمعنى عمود حديد واحاديث ورسوت بمعنى بنائنه ما ظم كفته متواترا نذروهم افاوه علم يكتنزه وحافظ ابن القيم
 آيات دگر وال بر عذاب قبر ذكر کرده وگفته اين آيه خاص در باره سوال ملكين است پس وگفته ذكر نعيم وعذاب
 برنج در قرآن مجيد در چند موضع آمده منها قوله تعالى ولو ترى اذ الظالمون في عذرات الموت والملائكة باسطوا
 ايديهم واخرجوا انفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق وكنتم عن
 اياته تستكبرون واين خطاب ست ظالما نرا نرد موت و ملاك كه استگلو هستند خبر دادند كه آنها جزا داده شوند عذاب
 هون گر چه اين عذاب از ايشان تا انقضاي دنيا تا نرگردد و زير كه بصحت پويسته كه با نها گفته شود اليوم تجزون گويم
 ابن عباس در تفسير آيه باسطوا ايديهم گفته امي بالعذاب وحق تعالى فرموده فواقاه الله سيئات ما مكروا وحاق
 بال فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا ال فرعون
 ابشد العذاب واين عذاب دارين است كه ذكر صريحش کرده و اعمال غير آن ندارد و زخم شري گفته وليستدل بهنذ الآية
 على عذاب القبر انتهى گويم بخين از حديث ابن عباس و ايت کرده اند كه ان النبي صلوات الله عليه قال انها يعذبون و ما يعذبون
 في كبير اما احدهما فكان لا يستنزه من البول واما الآخر فكان ممشي بالنميمة الحديث و مسلم از زيد بن ثابت آورده قال

مینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی حایط البیت النبوی علی بعلته و نحن من سواد حادوت فکادت تلصیه فاذا قبرت خمسة او ستة او اربعة فقال من
 یعرف اصحاب هؤلاء القبور فقال رجل انما یرسل الله قال فستی مات هؤلاء قال ما توفی الا شرک قال ان هذه الامة تبلی فی
 قبور یا فقلوا ان لا تدفنوا السالت المدان یسمعکم عذاب القبر الذی اسمع منه ثم قبل علینا فقال اغوذوا بلسان من عذاب القبر اغوذوا
 باللسان من عذاب القبر اغوذوا باللسان البقن ما ظهر منها وما بطن حدیث و در صحیح مسلم و سنن ابی هریره رضی الله عنه مروی است ان
 نبی صلی الله علیه و آله قال اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر فلیتعوذ باللسان من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من نقمة الحمیا و اللغات
 و من نقمة المسیح الدجال و در صحیح مسلم و غیره از حدیث ابی عباس آمده است که صلوات الله علیهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن
 اللهم انی اعوذ بک من عذاب بنم و اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من نقمة الحمیا و اللغات و اعوذ بک من نقمة المسیح
 الدجال و در صحیح مسلم از حدیث ابی یوب قال انی سمیت ابا عبد الله و جدت الشمس فسمع صوتا فقال الیه و تعذب فی قبرها
 و هم و صحیح مسلم است از عایشه قالت دخلت علی ابي عبد الله و قال لیس فی القبر عذاب الا ان یذکر فی القبر فقلت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قالت
 فکذبتمها و لم اعم ان صدقها قالت فخرجت و دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت یا رسول الله ان عجوزا من عجم نزلت المدینة
 و دخلت علی فترعت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قال صدقت انهم یعذبون عذابا یسمعه البهائم کلها فارایت بعد فی
 صلوة الا یعوذ من عذاب القبر بعض اهل علم گفته اند و همین سبب مردم دو اب مغل خود را بسوی قبور یهود و نصاری و
 قرامطه و نجویشان می برند چون خیل مذکور عذاب قبر می شنود و باینها خوفی و فزعی پیدا میگردد و حرارتش مغل را در میسکند
 گویم مغل بضم میم و عین معجمه است در قاموس گفته مغالت الدابة کتب و نصر فی مغلة اکل التراب مع اقبل فاخذها و جمع فی
 انقی حاصل آنکه در شکم چهار پایه را که از خوردن خاک و تره بهم میرسد بشنوا نیدن عذاب گور کسان مذکور مدوا و علاج
 میکنند و لغو ذبا لمدنه قرطبی و تذکره نوشته که ابو نعیم بن عبد الحق گفته که حدیث کرده مرافق حاکم ابو حاکم بن مرجان و بود
 از اهل علم و عمل که مرده را در قبری که در بلندی شبلیه بود دفن کردند چون از دفن او فارغ شدند در گوشه شسته سخن میگویند
 و دایه قریب ایشان بچرخید ناگاه آن جانور ترسناک شده روی بسوی قبر آورد و گوش خود بران نهاد گویا چیزی می شنود
 بعد پشت داده بگریخت و باز بسوی گور آمده گوش نهاد گویا چیزی می شنود و باز گریخت و چندی باز چنین کرد گفت
 پس عذاب قبر را یاد کردم و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله را یاد آوردم که انها تعذب فی قبورهم عذابا یسمعه الدواب بعد قرطبی
 ضغطة قبر را ذکر کرده و گفته ضغطة قبر برای هر کی می باشد اگر چه صاع و نیکو کار بود در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنه
 آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله انی تحک له عرش الرحمن و فتحت له ابواب السماء و شهده سبعون الف من الملائكة
 لقد ضمتم نتم ثم فرج عنه اخرج النسائی و قال یعنی سعید بن معاذ و ستم عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان القبر ضغطة
 لو نجما منها احد لنجما منها سعد بن معاذ رواه النسائی و درین باب حدیثها ذکر کرده که ولله لشداد من ذمیرا که در حدیثی از فضیله
 قبر نجات نمی یابد بعد بابی در ذکر نبی از ضغطة قبر ذکر نموده و حدیثی آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله ان القبر ضغطة

فی مرضه الذی یوت فیہ لم یفتن فی قبره وامن من خنطه القبر وملتبه انما انکه یوم القیامۃ باکفنا حتی تجیزه الصراط الی الجنة
 گفته که این حدیث حسن غریب است نصر بن حماد بجلی بدان متصرف بوده وروی ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و آله انزلت
 بذه الآتیه فان له معیشتہ ذنبا وخنشره یوم القیامۃ انما اتدرون بالمعیشۃ الفتنک قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال عذاب القبر والذی
 نفسی میده انه لیساط تسعة و تسعون تنینا اتدرون ما القنین تسع وتسعون حیة کل حیة تسعة و تسعون تنخون فی جہنم یوم
 فی جسمه و تسعة و تحذشہ الی یوم القیامۃ اخرجه البزار و ابن ابی حاتم بعض اختصار ولفظ الذی نقلناه لفظ القبری ودر تفسیر
 معیشتہ فتنکی چند حدیث آمده وآن عذاب قبرست و ذکر حیات در آن بوجود کثیره ثابت شد عن ابی سعید الخدری مر فوعا
 فی قوله معیشتہ فتنکی قال عذاب القبر اخرجه سعید بن منصور و سدر فی سنده و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی
 حاتم و صحیح و ابن مردویه و البیهقی فی کتاب عذاب القبر و مشد عن ابی ہریرہ مر فوعا و لفظ عبد الرزاق قال یضیق علیہ قبره حتی
 تختلف اضلاعه و لفظ ابن ابی حاتم قال ضمتہ القبر و عنہ قال المعیشتہ فتنکی ان لیساط علیہ تسعة و تسعون حیة ینشون بحم حتى
 تقوم الساعة اخرجه البیهقی و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی قبره فی روضۃ خضراء و یرحب لہ فی قبره
 سبعین ذراعا و یضیی حتی یموت کالقمر لیلۃ البدر بل اتدرون فیما انزلت فان له معیشتہ فتنکی قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال عذاب
 الکافر فی قبره لیساط علیہ تسعة و تسعون تنینا بل اتدرون ما القنین حیة کل حیة سبعة رؤس تحذشونہ و تسعونہ و تنخون فی
 جسمہ الی یوم القیامۃ اخرجه ابن ابی الدنیاء فی ذکر الموت و حکیم الترمذی و ابوعلی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن
 حبان و ابن مردویه و البیهقی بذیل بن شریح گفته ارواح آل فرعون در اجوات طیر سودست صبح و شام میکنند بر آتش این است
 عرض و ابن سعد بجای آتش لفظ جہنم گفته ابو ہریرہ دو صرخ میگرد و هر گاہ و بیگاہ و میگفت رفت شب و آمد روز و
 عرض کرده شد آل فرعون بر آتش پس احدی آواز او نمی شنید مگر آنکہ پناہ بخو است از آتش مردی او زاعی را گفت ای
 ابا عمرو پزندگان سیاه را می بینیم کہ فوج فوج از جرمی بر آیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام می شود مثل
 آن سفید رنگند و نگفت شما این را در یافتید گفتند آری گفت در حوصل این طیور آل فرعون است کہ عرض کرده می شوند
 بر نما صبح و شام و بر میگرددند این طیور بسوی آشیانہ ہای خود و حال آنکہ سوخته شد پر ہای ایشان و سیاه گشت و رو سید
 بران پرسی و بر افتاد سیاهی باز معروف میشود بر بار و بر میگردد بسوی آشیانہ این است داب آنها در دنیا و چون روز
 قیامت آید حق تعالی را یاد خلوات فرعون اشد العذاب و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیہ مقعده بالعداۃ و العشی ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان کان من اهل النار فمن اهل
 النار یقال ہذا مقعدک حتی یرشک لہ الیہ یوم القیامۃ اخرجه ابن ابی شیبہ و البخاری و مسلم زاد ابن مردویه ثم قرأ النار یعرضون
 علیہا غدوا و عشیاء و الا یہ السؤال فیہا کامن + یثبت اللہ الدین اذ منوا + مراد بسؤال در آیه ہان است کہ تعبیر از
 پیشتر باشارہ گذشتہ و منی کون و لیس آنت کہ در سنت تفسیر این سوال آمده کما یدل لہا اخرجه الطیالسی و شیخان

و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی عاصم و ابن مردويه و البیهقی فی کتاب
 عذاب القبر عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال المسلم اذا نزل فی القبر یبشیر ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم فذلک قوله سبحانه و تعالی ینبئ الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة قطیبی و شرح شکوة
 گفته درین آیه دلیل بر عذاب مومن در قبر نیست پس حقیقت آنرا تا نازل در باره عذاب قبر گفته اند و جواب آنست که
 شاید احوال بنده را در قبر عذاب قبر نام نهاده اند بطریق تغلیب و تقشیر مومن برای ترغیب و ترهیب باشد و قبر مقام
 ببول و وحشت است و لقاء ملکین عاده انسان را سراسیمه و پریشان میکند و کرمانی نیز مانند آن جواب گفته و کلام
 در ثبوت عذاب قبر از آیات کرمات و احادیث بینات بیشتر گذشته ظمیر اوجه و چون زنادقه بر قول بعذاب قبر ابراهیم
 کرده اند تا نظم سحر اشارت بسوی آن کرده و گفته اند که کشفنا للوفی + لمرحسنا منه و صوتاً یعنی موتی
 رابعه وضع در قبور بر حال سابق و به ستور زانده از عذاب و تغیری در حالت سابقه نمی بینیم در جمع تشبیه
 گفته فصل و هذا فی عذاب القبر جمیعاً او در ده فی النکرة + لانه یختص بالسؤال + كما یفید الناظر
 الجلال یعنی عبارت سیوطی رح موهوم آنست که انکار منکر مخصوص بسؤال ملکین است با آنکه این انکار عام است شامل
 همه آنچه از عذاب قبر و بول جدث واقع شده گو یا مرادش آنست که چون انکار سوال کردند و آن اول واقع در قبر است
 معلوم شد که انکار ما بعدش هم میکنند و عبارت این اشارت آنست که زنادقه ملاحظه که انکار عذاب قبر وسعت و ضیق
 او میکنند میگویند که نزد کشف قبور ملائکه ضار بین میت بطارق حدید و حیات و شعابین و نار متناهی ما را یافته نمی شود
 بلکه اگر بر چشم مرده زریق نسیم یا بر سینه او دانه خردل بگذاریم آنرا بر حالش می یابیم هرگز حرکتی و تغیری در آن محسوس
 نمی شود و مسافت قبر نزد مساحت بر حال سابق است نحت مدبصر و ضیق موضع زانده کم نمیکرد و در این مغالک تنگ کجا
 گنجایش مرده و ملائکه و صور وحشه یا مونسه میدارد و آخوان زنادقه از اهل ضلال و بدع میگویند که هر حدیث مخالف
 مقتضای حس و عقل مقطوع الخطاست و تخطیه از ناقل اوست و مصلوب را بر چوب می بینیم که حرکت نمیکند و مسؤل
 و مجیب نمیکرد و جسم او افزونته نمی شود و هر که اسباع مفرس و طیور نرزش کرده اند و اجزاء او در بطون سباع و حواصل
 طیور و شکمهای ماران و مدارج ریاح متفرق گشته و می چگونه مسؤل می تواند شد هرگز مسئلت ملکین برای همچو کس تصور
 نیست و با اینهمه قبر چه قسم برای او روضه از ریاض جنت یا حفرة از حفرة نار می تواند شد و کجا اینقدر تنگ می تواند گشت
 که اضلاع او مفلتگ گردد و بلکه این همه اشارت بسوی حالاتی است که بر روح از عذاب روحانی وارد میشود و برای اینها
 بر موضوع لغت عرب خود هیچ حقائق نیست این است آنچه قرطبی و ابن القیم و غیره از ایراد منکرین عذاب قبر ذکر
 کرده اند و تا نظم بسوی جواب این ایراد اشارت کرده و گفته اجاب عنه الممالکی المصنوع + اعنی ابابکر
 هو ابن العرسینی + یعنی ابوبکر محمد بن عبدالرحمن شیبلی تمام علما و اندلس و حافظ او ابن بشکوال در کتاب الصلح احوال

ورجعت بسوی شرق و بغداد و مصر و سکنند و فکر کرده و بر روی شما با کرده و گفته و لادش شب چشمنه بیست دوم
 شعبان سنه چهار صد و شصت و هشت بوده و وفات بهامه سبج الاخره ببلده فاش شدت صبح در سنه پنجم و چهل سه اتفاق
 افتاده و جوابی که حلال بسوی آن اشارت کرده قرطبی ذکرش چنین نموده که او تعالی با جبریات و فونین موصولین بر از
 چشم مکلفین محبوب ساخته چنانکه رویت ملائکه را محبوب کرده با آنکه اینها علیه السلام ایشانرا دیده اند و هر که انکار این معنی
 میکند و بر آید که از نزول جبریل علیه السلام منکر شود حال آنکه حق تعالی و صفت شایطین را شاکر و بهت اند و بر آید که
 و قبيله من حيث لا ترون و بصرف معنی و بسوی بسوی آن چنین اشارت نموده سه بانما الا ذلك معنی بخاتی +

لمن لیتنا و من یتسایفون یعنی ادراک بصرف معنی است که خالق او حق تعالی است پس گاهی برای زیدی آفریننده بر
 عمر و گاهی رویت کثیر اقلیل و اقلیل را کثیر میسازد قال تعالی و اذ یقولون هو اذ التقیتم فی اعینکم قلبا و
 یقلکم فی اعینهم و این مسعود گفته که تا روز بدر آن در چشم ما قلیل گشته که مروی را که در پهلوی من بود نفتم
 ایشان را بفتاد کس می بینیم گفت نه بلکه صد کس اند ما آنکه مروی را از آنها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما هزار کس
 بودیم بلکه شیطان آنروز ملائکه را دید که قتال میکنند و مشرکان ندیدند قال تعالی و اذ ذین لصح الشیطان اعماطهم
 الی قوله انی اری ملائکون و درین باب روایات است و این دلیل است بر قول ابن عربی که ادراک بصرف مخلوق

فدست برای هر که میخواهد بسید پرواز هر که میخواهد باز میبارد و لیس بالطبع و لا بالذات + و لا باسباب و صفات
 درین بیت اشارت است بسوی خلاق معتزله که چون موانع پیشگاه بر مرتفع شود رویت واجب گردد و بسط این مسئله
 در علم اصول است و طبع و طبع با کسر طبیعت یک معنی است مراد بران صبیح است که انسان بران طبع شده است
 حاصل آنکه ادراکش از انسان بالطبع یا بالذات یا باسباب و صفات نمی آید بلکه مخلوق و مشیت او تعالی می باشد و در بعض
 نسخ بجای باسباب لفظ بالافعال آمده و هر دو افتاده معنی مراد میکنند بعهده ابن عربی است لال دیگر گرد چنانکه ناظم گفته

الاتری جبریل حین انزله + بالوحی تکلیما کمثل الصلصلة + فاعل انزله او تعالی است و حین یعنی
 وقت است و در بیت اشارت است بحدیث عایشه ان احمرث بن شام سال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاتیکم الوحی فقال حیانا
 یا نبی مثل صلصلة الجرس و هو اشد علی قیصم عنی و قد عیت عنده الحدیث اخزجه البخاری و غیره و در فتح الباری نوشته
 صلصلة یروى و صلصلة مفتوحة و لام ساکنه و اصله و از افتادن بعض آهین بر بعض است بعهده اطلاقش بر هر آواز که شنید
 و از آمده و صلصلة مذکور در نجیصوت فرشته بوحی است خطابا گفته مراد آنست که صوتی متدارک مسوع است
 اول آن را می شنود پس آنرا فهم میکنند و گویند که آواز پرهای فرشتگان است انتی گویم مراد ناظم در نجیصوتی اول
 و وجه شدتش آنست که فهم از کلامیکه مثل صلصلة باشد مشکل تر از فهم سخن مروی است که مخاطب معبود میکند و معنی

ان یصم یقلع و تجلی بالیشانی است و دعیت یعنی منطقت است لیسمعه الذبی شعر یرفع + و صحبه من حوله لا یسمع

این بیت تمام استدلال مذکورست یعنی جبریل می آمد و حاضران اورائی دیدند و آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم می کرد
و آنحضرت صلوات الله علیه می فرمود و دیگران آنرا نمی شنیدند بآنکه در کجا نشسته می بودند پس در بیت و سماع مخصوص با آنحضرت
می بود و از اینجا ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را در آن دخل و اختیاری نیست بعد از آنکه گفته و خود هذا
القول فی المراد - خالفة الامام فی الارشاد - مراد با امام ابوالمعالی عبدالملک بن محمد بن عبدالسدر جوینی معروف
با امام الحرمین فقیه شافعی است این غلطمان بروی شما کرده و گفته اعلم متاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و
اما متش جمع علیه و غیرت ماده و نفع او در علم از اصول و فروع و ادب و غیر ذلک متفق علیه بوده و در ذکرش حالت
کرده و مؤلفاتش بر شمرده منجمله آن یکی ارشاد است یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العزلی پاسخ گزارده
و بر و انکار منکر پرداخته و حجة الاسلام
محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام الحرمین
داوود سعید محمد بن ایل امیر گفته و بوم من انفس الکتب اجلا قدر اگویم این مرصع صحیح است لیکن غالی از بعضی مواد فاسده
نیست مثل ماده احادیث موضوعه و ماده فلسفه و جز آن اما بعضی اهل علم تطبیح احیاء از مواد فاسده پرداخته اند و با
حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام است یکی که اظهر اصح
و سلم است آنست که تصدیق بوجودش باید کرد و بآنکه این حیات میت را می گزند لیکن با اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا
صلح مشاهده امور ملکوتیه نیست و هر چه تعلق با اثرت دارد از عالم ملکوت است نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول
جبریل علیه السلام آوردند حال آنکه جبریل را ندیدند و تصدیق کردند که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم جبریل را مشاهده می فرمایند پس اگر
ایمان با نیتنی نیست تصحیح ایمان در باره ملائکه و وحی اہم تر باشد و اگر ایمان بشاهده نبی صلوات الله علیه و آله و سلم مشاهده است حاصل
و انیمتی جائز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد و چنانکه ملائکه مشاهده گویم میان حیوانات نیستند همچنین حیات
و عقارب که میت را می گزند از جنس حیات و عقارب این جهان با نیستند بلکه جنس دیگر اند که بجانشه و گیرد کن می شوند
مقام دوم آنست که حال ناظم را یاد کنند که در خواب می بیند که ما را را میگیرد و او متسلم می شود تا آنکه در خواب قرین می آید
و همین او عرق می ریزد و از جای خود منزع میگردد و این همه را بنفس خود ادراک می نماید و مثل شخص بیدار بدان ستازی
میگیرد و وی این حال را مشاهده میکند و تو آنرا در ظاهر ساکن می بینی و حوالی او حیات موجوده را در حق وی و عذاب
را که در آن گرفتار است نمی بینی زیرا که در حق تو مشاهده نیست و چون عذاب و الم لیس موجود است پس هیچ فرق
در میان حیة تجلی و مشاهده نیست مقام سوم آنکه این صفات ملکات منقلب بودیات و مولمات میگردد نزد موت
و المثل مثل الم لیس حیات می باشد بعبور وجود حیات و انقلاب صفت موزی است چنانکه موزی میگردد و عشق نزول
مستشرق استی لیکن اول اولی است و مراد ناظم از مصرع دوم آنست که جماعتی از ائمه اکتفا بجواب قاضی ابن العزلی

کرده اند و بعضی نسخ بجای اکتفا افتاده واقع شده معنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل هر دو نقطه یک معنی است
 و حافظ ابن قیم صحیح در جوابش بسط کرده در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاد نموده و گفته هر که مقر بقدرت و تعالی است
 چه قسم انکار آیه حق می تواند کرد که وی بعضی البصار خلق را از حوادث مصروف میگرداند بنا بر حکمت و رحمت برای ایشان
 زیرا که طاقت رویت و سماعش نمیدارند و بنده در بصرو سمع اصغر از آن است که برای مشاهدۀ عذاب قبر ثابت می تواند ماند
 چه بسیاری از آنها که عذاب قبر را شنیده اند بهوش افتاده و غمش علیه گردیده و آنرا که زمان متمتع بعید نشد و بعضی که
 از ایشان کشف این قناع کردند فی الفور جان بجان آفرین سپردند پس چه قسم انکار حکمت الهی در سیال عظامی عامل میان
 ملکین و رویت عذاب قبر میتوان نمود آری نزل و کشف عظام عیاناً مشاهده دست بهم و هر دو آنچه معقول است محسوس گردد
 و چنانکه یکی از اوقات در برابر از ذریع و خردل از چشم و سینه میساید و بسبب حرمت آنرا در می تواند کرد پس خاک چگونه از آن
 عاجز می تواند شد و چه قسم او تعالی بر آن قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شیئی قادر است و نیست قیاس امر بر نرخ بر شهود مردم
 که محض جنم و صرف غلغله و تگزیب احدی صادق صادقین و تعجیز بندگان و مسئله آنست که این سعادت و ضیق و اضمحالت
 و ظلمت و خضرت و نار از جنس محسوس و این عالم نیست و بنی آدم مشاهده همان چیز میکنند که از جنس این عالم است و آنچه از امر
 آخرت است بر آن پرده انداخته اند تا اقرار بر آن و ایمان بآن سبب سعادت باشد و عجب تر ازین آنست که دو کس
 پهلوئی یکدیگر مدفون می شوند آن یکی در منگالی از آتش است و در شش تا همسایه او نمیرسد و این دیگر در چمن بشت است و
 نعیمش تا جبار او نمیرسد و قدره الله رب وسیع و عجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دار ما را از آیات قدرت خویش چیزی
 و انوده که شما نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم آشفته تگزیب شئی نامعلوم است الا من و فقط الله و عصمه و اگر بنگران را
 بر آن مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زائل گردد و مردم از زمین موتی بازمانند کافی الصبیح لولان لا تدانوا
 سالت المدان بسمعکم من عذاب القبر ما سمع و چون این حکمت و حق بهائیم منتفی است لهذا اینها سماع و ادراک آن ندارند
 چنانکه ذکر بغله نبوی گذشته صاحب من محمد بن وزیر حرانی گفته که از خانه خود و بعد عصر بسوی بستان برآدم و قبل غروب
 شمس میان قبرستان رسیدیم گوری را دیدیم گویا آنگاه آتش است و مرده میان اوست چشم خود را مالیدیم و گفتم مگر در خوابیم
 و مقلبت بسوی سور بلده شدیم و گفتم تا نیمه و بجانۀ آدم و من در بوشم اینها طعام آوردند خوردن تو نستیم بشهر اندرون
 رفتیم و از صاحب آن قبر پرسیدیم گفتند وی مکاس است که امر و زوقات یا قته عرض کند رویت نازد در قبر مثل رویت ملائکه
 و چون است که احیاناً برای بعضی کسان بحسبیت الهی اتفاق می افتد ابن ابی الدنیا از شعبی آورده ان رجل قال للنبی صلعم
 مررت ببدر فزیت رجلاً یخرج من الارض فیضرب برجله یقتله حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال فیک انزل
 برن هشام بعد از آن یوم القیامة و ازین جنس واقعات و حکایات بسیار است که این مختصر گنجایش ذکر آن ندارد و اما
 رویت هشام پس ذکرش خوانمان و قاتر ضمیمه باشد و هر که بر آن وقوف خواهد باید که کتاب السننات ابن ابی الدنیا

و کتاب البیان قیروانی و قطع الآمال و جزآن بر جمع فرماید و او تعالی امر آخرت و تمصل بهما را از ادراک مکلفین درین
 و از فانی محبوب ساخته و این کمال حکمت بالغه است تا مومنین بالغیب از غیر خود ممتاز گردند و اول این مقام آنست که ملائکه
 بر مختصر فرو آورده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیاناً مشاهده میکند و با ایشان گفتگو و کلمات از جنت یا نار
 می باشد و این میگویند بر دعای حاضرین بخیر یا پسر و سلام میکنند بر مختصر و وی جواب سلام ایشان میدهد گاهی بعضی
 و گاهی با شارت و گاهی بقلب نرسد و تمکن از لفظ و اشارت و بعضی حاضرین آنرا می شنوند که میگویند مر جبا اهل
 و سلا بنده الوجه و شیخ الاسلام ابن تیمیہ رح گفته مختصری را شنیدم میگفت علیک السلام یا بنیفا مجلسی و مختصری سراج
 مشهور است که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به لیسوت بعده آب خواست
 و وضو کرد و نماز گزارد و گفت امض لما امرت و بهر دو آیه ان الذین انعمت علیهم من عبد العزیز و ز موت خود گفت بنشانید
 مرا چون بنشانید نگفت ان الذی امرتنی فقصرت و نهیتمنی فعضیت و لکن لا اله الا الله بعده سر برداشته نظر تیز کردن
 گرفت پسیدند ای امیر المومنین این چیست گفت می بینم کسانی را که نه انسان اند و نه جن بعده مقبوض شد و چون این
 اول امر غیر مرئی و شاهد ما درین دار است پس ما بعدش چه میتوان گفت بعد در کتاب الروح نوشته که او تعالی سه خانه
 آفریده است یکی دنیا دوم برزخ سوم دارالقرار و برای هر خانه حکمهای مخصوصه بدان مقرر کرده و انسان را از بدن و نفس
 ترکیب داده و احکام دارد و تیار ابرای بدن مقرر ساخته و ارواح تابع اوست و لهذا احکام شرعیه مرتب بر چیزی است
 که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگر چه نفوس خلوات آن مضموم داشته باشند و احکام برزخ را بر ارواح مقرر نموده
 و ابدان تابع اوست درین امر پس چنانکه در احکام و تیار ارواح تابع ابدان است و متالم بالمش و متلذذ بر احش میگردد
 و همین ارواح سبب سبب نعیم و عذاب است همچنین ابدان تابع ارواح است و نعیم و عذاب و سبب سببش درین همین
 همین ارواح است پس ابدان در دنیا ظاهر و ارواح خفی هستند و ابدان چو قبور اند برای آنها و انجا ارواح ظاهر و ابدان
 خفی اند و قبور احکام برزخ بر ارواح جاری است و بسوی ابدان نعیم یا عذابا با ساری چنانکه احکام دنیا بر ابدان جاری است
 و بسوی ارواح نعیم و عذابا با ساری فاحظ بمنزله الموضع علماء و اعرفه کما یبغی نیز علی کمال یورد علیک من داخل
 او خارج و اذا عرفت هذا عرفت قول الناظم رح فکن بهذا اجازة اعتقاد - فتسلك به فی سبیل الرشاد
 یعنی در اعتقاد و بعد از این بوجوب باید کرد تا سلوک شایسته هدایت دست بهم درجه و گویند سوال روح و جسم
 هر دو را معامی باشد و روح را در جسم یا بعضی او عاده میکنند چنانکه در صحیح آمده و تفریق اجزای است مانع از آن
 نیست چه او تعالی قادر است بر عاده حیات بسوی جزئی از جسم برای وقوع سوال چنانکه قادر است بر جمع جمله اجزای
 کما فی حدیث الذی اوصی بنیانه اذ مات ان یحرقوه و یسقوه و یذروه فی البوی و یوفی الصالحین حافظ ابن القیم رح گفته
 احادیث صحیح اند با عاده روح بدن نزد سوال لکن باین عاده حیوة معهوده که بدان قیام روح و تدبیر او برای